**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030728**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت در مورد صحیحۀ ابوولاد بود. یکی دو تا نکته قبلا اشاره کرده بودم ولی بحثش را نکرده بودم اجمالا اشاره کنم، یک نکته در مورد کاربرد کلمۀ نعم در این روایت هست. در این روایت «أَ لَيْسَ كَانَ يَلْزَمُنِي» ابو ولاد به کار برده، امام علیه السلام در پاسخ فرمودند نعم. یک مطلبی نحاة از قدیم مطرح بوده که نعم در پاسخ جملۀ منفی به معنای تصدیق نفی هست، طبق این بیان «أَ لَيْسَ كَانَ يَلْزَمُنِي قَالَ نَعَمْ» یعنی لا یلزمنی آن نفی را می‌خواهد تثبیت کند. به این معنا از قدیم یک سری از نحاة گفتند مثلا در اعراب القرآن نحاس، جلد ۱، صفحۀ ۶۳ این مطلب هست. الحجة للقراء السبعة، جلد ۴، صفحۀ ۲۰؛ تبیان، جلد ۴، صفحۀ ۴۰۸؛ النکت و العیون، جلد ۱، صفحۀ ۱۵۳ به نقل از فراء؛ مجمع البیان، جلد ۱، صفحۀ ۲۹۴. اینها هست.

و این بحث در فقه هم مطرح کردند که مرحوم شیخ در مبسوط اینجوری تعبیر می‌کند که در جواب مثلا ألیس لی عندک مثلا درهمٌ، در جواب بگویند نعم این مثلا اقرار هست یا اقرار نیست، یک عبارت معروفی از ابن عباس نقل شده در ذیل آیۀ شریفۀ أ لست بربکم که اگر اینها به جای بلی می‌گفتند نعم لکن کفرا یا لک قرو، همچین عبارتی، شبیه همین را در همین عبارت مبسوط هست که «لو قالوا: نعم لكان إنكارا و لم يكن إقرارا» بعد می‌گوید «و لهذا يقول الفقهاء إذا قال رجل لآخر: أ ليس لي عليك ألف درهم؟ فقال بلى كان إقرارا و إن قال نعم لم يكن إقرارا و كان معناه ليس لك على شي‌ء.» مبسوط، جلد ۳، صفحۀ ۱؛ فقه القرآن راوندی، جلد ۲، صفحۀ ۳۲۲.

در جواهر الفقه، صفحۀ ۸۵ هم همین مطلب را تصدیق کرده. ولی مرحوم محقق حلی در شرایع اشکال کرده که نه در شرایع، جلد ۳، صفحۀ ۱۱۶ عبارت شیخ را اوّل می‌آورد «و لو قال نعم لم يكن إقرارا» ولی بعد ذیلش حاشیه می‌زند «و فيه تردد من حيث يستعمل الأمران استعمالا ظاهرا‌.»

این فیه تردد در مختصر النافع، جلد ۲، صفحۀ ۲۴۱ هم هست؛ در کشف الرموز می‌گوید و منشاء التردد وضع اهل اللغة نعم محققة للکلام السابق نفیا او اثباتا و استعمال اهل العرف للایجاب فی الحالین. کأنّ اینجا بین مقتضای لغت و مقتضای عرف تعارض هست، مقتضای لغت این هست که نعم تصدیق نفی باشد، مقتضای عرف این است که تصدیق منفی باشد. همچین چیزی را در کشف الرموز دارد. این یک نکته که بعضی‌ها گفتند که اینجا باید نفی عرف را ملاحظه کرد مثلا لغت را ملاحظه نکرد. ولی یک نکتۀ دیگری در کتاب‌های ادبی هست که اصلا اینجوری بیان کردند، در مغنی هست ؟؟؟ این را حالا من مغنی مستقیم دستم نبود عبارت از جامع المقاصد یادداشت کردم نمی‌دانم عین عبارت مغنی است یا نه.

«و نازع السهيلي و جماعة في المحكي عن ابن عباس و غيره في الآية متمسكين بأنّ الاستفهام التقريري خبر موجب،»

یعنی یک مطلب دیگر اینها گفتند، گفتند اگر استفهام حقیقی باشد مطلب شما درست است. ولی اگر استفهام تقریری باشد، استفهام تقریری به منزلۀ خبر ایجابی هست، وقتی خبر ایجابی بود نعم در پاسخش تثبیت آن ایجاب است، کأنّ أ لست بربکم این هست که انا ربکم، آنها هم که می‌گویند نعم یعنی بله، انت ربنا. این اینجوری گفتند. و مرحوم شهید اوّل هم هر دو نکته را در غایة المراد آورده، عبارتش را هم بخوانم بد نیست. ایشان می‌گوید که اما العرف یستعمل فیه نعم فی جواب الاثبات و النفی. هم اثبات و نفی نعم به کار می‌برند و به معنای تصدیق منفی به کار می‌برند. بعد می‌گوید: «على أنّ بعض الأدباء جوز إيقاع نعم هنا، قال: لأنّ النفي المقرّر بالهمزة في قوّة الإيجاب،»

نمی‌دانم عبارت کی است، مطلب شبیه مطلب سهیلی است ولی عبارت مال او هست یا نه.

«فلو قيل في جواب قوله تعالى:أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ: نعم، لكان صحيحا، و لهم على ذلك شواهد شعرية.»

بعد این بحث در شرح تسهیل ابن مالک مفصل بحث شده، در کتاب‌های نحوی دیگر، بحث مفصلی در کتاب‌های نحوی است، نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث‌ها بشوم این نکته را می‌خواهم عرض بکنم که در روایات ما که مراجعه می‌کنیم ما در پاسخ مثلا أ لیس و امثال اینها که نعم به کار می‌رود همه جا تصدیق منفی بوده است، تا آنجایی که من دیدم، البته شاید همه‌شان هم استفهام تقریری تلقی بشود، یعنی لا اقل در استعمالات روایی ما در موارد استفهام تقریری نعم به همان معنای بلی به کار برده می‌شود. و من اینجا یک نکته‌ای را می‌خواهم عرض بکنم آن این است که این لغت به این معنا بوده عرف به این معنا نیست من این را نمی‌فهمم معنایش یعنی چی؟ چیزی که لغت را چجوری کشف کردند این آقایان از ادبا که لغتی که در زمان امام صادق علیه السلام آنها همه‌اش نعم که به کار می‌رود به همین معنای مرادف بلی به کار برده می‌شود و اینکه در لغت به این معنا، به خصوص یک نکته‌ای هست آن در کتاب‌های این را مکرر عرض کردم اصول نحو می‌گویند که تا پایان قرن دوم تمام عرب‌ها لغت‌هایی که، کلماتی که به کار می‌برند به عنوان شاهد لغوی می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد و در بادیه تا آخر قرن چهار. روایاتی که هست مال همان دوران‌ها هست، علی ای تقدیر من خیلی این را درک نمی‌کنم که اینجا عرف را در مقابل لغت قرار دادن و امثال اینها معلوم نیست واقعا عرف هم به این معنا باشد علی ای تقدیر در زمان امام صادق علیه السلام نعم به معنای بلیٰ به کار می‌رفته است لا اقل در موارد استفهام تقریری و این روایت هم روشن است که ألیس یلزمنی امام علیه السلام که می‌فرماید نعم یعنی یلزمک، این بحث بحث بیشتری هم ندارد، این یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا هست بحث قیمة بغل یوم خالفته اینکه از جهت نسخه‌ای قیمة البغل، بغل «ال» دارد یا «ال» ندارد. در تهذیب و استبصار و اینها نسخ معتبرش «ال» ندارد، قیمة بغلٍ هست. ولی در مورد کافی قدیمی‌ترین نسخۀ موجود از کافی که کتاب المعیشة را دارد که نسخۀ ابن ابی المیامن هست که این نسخه به صورت فاکس مایلند چاپ شده، خودم این نسخه را دارم مراجعه نکردم ولی من خودم این نسخه را دارم این نسخه‌ای هست که در این چاپ دار الحدیث قیمة البغل، با «ال» نقل کرده. البته یک نسخه قدیمی‌تر از آن را در نسخی که دار الحدیث مراجعه کردند هست، نسخه‌ای که با انحاء یحیی بن سعید هست که ۳۰، ۴۰ سال قبل از این است. این نسخه ۶۷۴، البته قسمت‌های کتاب المعیشة شاید ۶۷۵ باشد، ۶۷۴ یا ۶۷۵ آن تاریخ‌هاست و قدیمی‌ترین. ولی نسخۀ یحیی بن سعید یک کمی عقب‌تر است کتاب المعیشه توش نیست. قدیمی‌ترین نسخۀ همین کتاب معیشة که روایت‌های ما در آنجا هست آن هست همین نسخۀ ابن ابی المیامن است که قیمة البغل توش دارد و من تصور می‌کنم همین هم درست باشد، من اجازه بدهید یک مقداری این را توضیح بیشتری بدهم، مرحوم شیخ دو معنا برای قیمة بغل یوم خالفته کردند، یک معنا این بود که قیمت را به بغل اضافه کرده بودند بعد گفته بودند قیمتی که بغل اضافه می‌شود این به یوم خالفته اضافه شده، مضاف بما هو مضاف دوباره اضافه شده به شیء دیگر. حالا صرفنظر از اینکه آیا این استعمال عربی هست نیست و اینها آن بحث‌هایش گذشت. نکته‌ای که الآن می‌خواهم رویش تأکید کنم این نکته است، مرحوم شیخ می‌فرمایند چون قیمة البغل اضافه شده به یوم خالفته «ال» از بغل حذف شده یعنی در اصل قیمة البغل یوم خالفته بوده «ال» البغل حذف شده بعد قیمة بغل یوم خالفته اضافه شده. بنابراین علت حذف «ال» از البغل اضافه بوده نه به جهت اینکه آن چیزی که در باب ضمانات مضمون مثل است، حتی در قیمیات، که توضیحش گذشت. من اینجا نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این است دقت بفرمایید، البته مرحوم شیخ دو معنایی که می‌کنند چون مبنای مرحوم شیخ این هست که در قیمیات ضمان به قیمت هست نه اینکه اوّل ضمان به مثل باشد، اگر مثل نشد عند تعذر المثل ضمان به قیمت باشد. آن را روی این مبنا عرض کردم دو تا پاسخ ایشان ذکر کرده بود، دو تا تفسیر برای قیمة بغل یوم خالفته ذکر کرده بود، یکی‌اش این بود یوم خالفته را ظرف برای اختصاصی بود که از اضافۀ قیمت به بغل حاصل می‌شود گرفته بود. وجه دومش توجیه اینکه «ال» چرا حذف شده را نکرده یعنی چطور با مبنای شیخ این وجه دوم جور در نمی‌آید، چون شیخ مبنایش این هست که در قیمیات ضمان به قیمت هست نه ضمان به مثل، بنابراین اگر شیخ بخواهد روی مبنای خودش مشی کند باید همان وجه اوّل را بگوید. حالا من می‌خواهم این وجه اوّل را یک نکته‌ای عرض کنم آن این است که چرا در مضاف «ال» باید حذف بشود؟ حذف «ال» آیا یک نکتۀ لفظی است یا یک نکتۀ معنوی است؟ در عربی اضافه، در مضاف قبل از اضافه باید یک کلیتی داشته باشد، چون اضافه در عربی برای جزئی شدن مضاف هست، یا جزئی حقیقی باید بشود که اصطلاحا به آن تعریف می‌گویند یا جزئی اضافی بشود که اصطلاحا بهش می‌گویند اختصاص و تخصیص، یک تعبیر دیگری هم در کلماتشان هست تضییق می‌گویند چی می‌گویند خود لفظش را یادم رفت، علی ای تقدیر یک موقعی مثلا غلام، حالا کتاب بگویم، کتاب. این کتاب کلی است، یک موقعی ما این را اضافه می‌کنیم به زید می‌گوییم کتاب زیدٌ، مراد یک کتاب مشخص هست که با اضافه به زید تشخص پیدا می‌کند. کتاب زید کتاب اول کلی است با اضافۀ به زید جزئی حقیقی می‌شود، فردش می‌شود یکی، این یک جور. یک جور دیگر اینکه نه جزئی اضافی می‌شود، کتاب کلی است، همۀ کتاب‌ها را شامل می‌شود، کتاب فقهٍ این اختصاص پیدا می‌کند به کتب فقه، جزئی اضافی می‌شود نسبت به کتاب، کتاب فقهٍ جنبۀ اضافی دارد بعضی افراد کتاب مشمول کتاب فقه نیستند. اضافه این شکلی است، اما آن چیزی که معرفه باشد، اضافه نمی‌شود چون اصلا عربی اضافه باید کم کند از افراد آن مضاف، اضافه کارش کم کردن، حالا یا اینقدر کم می‌کند که جزئی حقیقی می‌شود یا اینقدر کم نمی‌کند، البته گاهی اوقات معرفه اضافه شده ولی معرفه‌ای که مجازا باید نکره باشد مثل زید، علیٰ زیدنا یوم اللقا رأس زیدکم، آن شعر معروفی که هست. زیدنا یعنی المسمی بزید، المسمی بزیدی که مال ماست سر المسمی بزید مال شما را قطع کرده، این زید مجازا به معنای مسمای زید به کار می‌رود. مسمای زید ما مسمای زید شما را. و الا اگر علم باشد همان حالت معرفۀ خودش باقی باشد آن اضافه نمی‌شود چون خاصیت اضافه این هست که باید افراد را کم کند، تأکید روی همین است. اضافه در عربی برای کم کردن افراد است، ما البته یک چیزی در مقابل کلی که افراد زیاد دارد داریم به نام اطلاق احوالی. اطلاق احوالی در مورد اعلام هم می‌آید، زید اطلاق احوالی دارد، حالا صحت دارد، مرض دارد امثال اینها. اطلاق احوالی را ما بخواهیم تقیید کنیم با وصف تقیید می‌کنند، زیدٍ الصحیح، زید السقیم. ولی اضافه نمی‌کنند. اضافه برای تقیید اطلاق احوالی نیست، اضافه برای کم کردن افراد موضوع است، بنابراین مضاف نباید معرفه باشد، چون معرفه یک فرد بیشتر ندارد، چون اضافه نمی‌شود. قیمة البغل فرض این بود که قیمة به بغل اضافه شده، مرحوم شیخ می‌فرماید چون می‌خواهد دوباره به یوم خالفته اضافه بشود «ال» البغل حذف شده. خب حذف که می‌شود باید مفهوم «ال» هم حذف بشود، حذف لفظی کافی نیست، مشکل مضاف این هست که معنایش معنایی هست که با اضافه سازگار نیست، مرحوم شیخ می‌خواهد معنای «ال» را حفظ کند به اضافه معنایش اضافه را هم تصحیح کند، فایده ندارد. آن چیزی که معرفه را اجازه می‌دهد که اضافه بشود تغییر معنوی‌اش است، معرفه تا معرفه است اضافه نمی‌شود حالا لفظش را شما دستکاری کنید، فایده ندارد. باید معنایش، فرض کنید الانسان که مراد یک شخص خاص باشد این الانسان را می‌خواهید اضافه کنید، «ال»اش را حذف کنید، «ال» تعریف را، اشکال ندارد، «ال» تعریف را حذف کنید اضافه کنید ولی دیگر معنای «ال» تعریف را نباید بیاورید. شیخ می‌خواهد معنای «ال» را داشته باشد، اضافه را هم تصحیح کند، بنابراین آن مطلبی که مرحوم شیخ دارد که مطلب درستی هم هست که حالا بعدا در این مورد شاید بیشتر صحبت کنیم که مبنای شیخ هم مبنای درستی است که در قیمیات آن چیزی که ضمان به او هست به قیمت است، با این توجیهی که مرحوم شیخ می‌گوید این جور در نمی‌آید. و منهنا یظهر حالا یک نکتۀ دیگر را عرض بکنم آن این است که بعضی از آقایان آمدند گفتند ما قیمت را به «البغل» اضافه می‌کنیم. البغل را هم به یوم خالفته اضافه کردند، از باب تطابق اضافات و گفتند «ال» البغل به خاطر اضافۀ به یوم خالفته حذف شده، اینجوری. اگر ما بخواهیم اینجوری مشی کنیم باز مشکل حل نمی‌شود، یعنی با این مبنایی که ما بگوییم ضمان به عین، ضمان به قیمت نیست، اینجوری عرض بکنم گفتند قیمة البغل نه با آن مبنا، گفتند که مراد از این بغل حالات مختلف دارد، چاق دارد، لاغر دارد، امثال اینها. این بغل وقتی به یوم خالفته اضافه می‌شود مراد این هست که بغلی که در آن حالی که یوم المخالفة داشته، این مطلب درست نیست. اضافه تقیید اطلاق احوالی نیست در عربی. اضافه در عربی در جایی هست که مضاف یک کلیتی داشته باشد به وسیلۀ مضاف الیه این کلیت کم می‌شود حالا یا دایره‌اش اینقدر کم می‌شود که معرفه می‌شود یا اینقدر نمی‌شود، نکرۀ مخصصه اصطلاحا می‌شود، تخصیص پیدا می‌کند نکرۀ مخصصه که خب نکرۀ مخصصه خودش خاصیت‌هایی دارد، مثلا مبتدا می‌تواند واقع بشود، نکرۀ مخصصه لازم نیست حتما مبتدا معرفه باشد. بنابراین طبق قواعد عربی قیمت بغل یوم المخالفة اگر گفتیم این بغلش نباید معرفه باشد، بغلش باید نکره باشد، حالا شما ممکن است بگویید چند جور بغل داریم، بغل یوم المخالفة، ولی آن بغل مشخصی که آن داشته اگر آن را بخواهید اضافه کنید و با اضافه کردن «ال» را حذف کنید آن نمی‌شود، پس بنابراین آنجوری که مرحوم شیخ دارد تبیین می‌کند که بگوید قیمت خود آن بغل را باید داد، حالا در چه روزی و امثال اینها آن یک مرحلۀ بعدی. این با «ال»دار بودن «البغل» سازگار است، حالا حذف «ال» به خاطر اینکه قیمة البغل اضافه شده باشد خود «البغل» اضافه شده باشد، «ال» البغل اگر حذف بشود معنایش هم حذف می‌شود. معنایش که حذف شد دیگر آن مطلبی که ما می‌خواهیم بگوییم که قیمت باید قیمت آن بغل مشخص باشد آن از بین می‌رود، این یک نکته. یک نکته‌ای هم حاج آقا اشاره کردند، البته خواستند حل کنند و آن این است که اگر ما حتی بغل را هم بگوییم که مثلی است، بگوییم ابتداءً ضمان به مثل است نه به قیمت و اینجا که قیمت بغل هست مثلا به خاطر اینکه شارع اجازه داده باشد، حالا اینجوری من تعبیر بکنم بگوییم که ضمان به مثل هست ولی شارع اجازه داده که به جای آن مثلی که به عهدۀ من هست قیمت آن مثل را پرداخت کنیم. و این را با روایت می‌شود جور کرد، پاسخ مطلب این است که با ظاهر روایت نمی‌شود جور کرد نیاز به یک دستکاری هست، چون قیمة بغل یعنی می‌گوید یک بغل دادید، بغل با حداقل بغل کافی است لازم نیست بغل مشابه آن باشد، بغل مماثل بغل آن مکاری لازم نیست، بغل انواع و اقسام دارد، از آن بغل کوچک وجود دارد تا آن بغل. یکی از دوستان ما یک موقعی بچه بودم شهرشان رفته بود، الآن شهر است آن موقع دهات بود، دهاتشان رفته بود آن هم یک مقدار از من کوچک‌تر بود، یک الاغی داشت، اهل محل می‌گفتند این الاغ بهترین الاغ این روستاست که این آقا دارد خیلی الاغ سرزنده بود. اینجور نیست که حیوانات به خصوص اینها همه‌شان مثل هم باشند، قیمت‌هایشان از زمین تا آسمان فرق دارد. یک استر حداقل استر با استر چابک و چیز حسابی قیمت‌هایش فرق دارد. شما باید بگویید قیمة بغل یماثل ذاک البغل، یماثل ذاک البغل راهم در تقدیر بگیرید خیلی زور می‌برد، از اوّل آمده باشند بغل را نکره کرده باشند بعد که نکرده کرده باشند آن مماثلش را هم ذکر نکرده باشند این زور خیلی حسابی زیاد. به یک بنده خدایی گفته بود گفته بود ما زیر بار زور نمی‌رویم مگر اینکه زورش خیلی پر زور باشد، اینجا زورش خیلی پرزور است، خلاصه این حسابی پر زور است که می‌گوییم قیمة بغلٍ، مراد این هست که یک بغل مماثل آن بغل، یک همچین مماثلی هم اینجا در تقدیر بگیریم. این است که به نظر می‌رسد آن چیزی که درست هست همان مطلبی هست که در نسخۀ قدیمی کافی هست، البته به احتمال زیاد نسخۀ مرحوم شیخ از کافی قیمة بغلٍ داشته، ولی آن نسخه محرف بوده و نسخ کافی مختلف بوده، بعضی‌هایشان قیمة بغل داشته بعضی‌هایشان قیمة البغل داشته، این قیمة البغل نسخۀ صحیح هست و بر طبق آن به نظر می‌رسد باید مشی کرد.

**شاگرد:** تحریف البغل ممکن است؟

**استاد:** کاملاً، همینکه نسخه بدل مختلف دارد معنایش این است که تحریفش ممکن است. نسخ کافی بعضی‌ها بغلٍ هست بعضی‌ها البغل است، این معنایش این است که یکی‌اش محرف دیگری است. البغل لامش را جوری می‌نویسند، «ال» را به لام می‌چسبانند «البغل» گاهی اوقات بغل خوانده می‌شود. «ال» که به کلمۀ بعد چسبیده می‌شود شبیه دندانه نوشته می‌شود. بگذارید روی تخته بنویسم، «البغل»‌ اینجوری ممکن است نوشته بشود. در حروف شکسته «ال» به کلمۀ بعدی گاهی اوقات منشأ چیز می‌شود. کاملا مشابه هم نوشته می‌شود، عرض کردم همین که شما می‌بینید نسخ کافی مختلف است، بعضی‌هایشان البغل است، بعضی‌هایشان بغلٍ است نشانگر این است که اینها مشابه هم هستند که به همدیگر تبدیل شدند. حالا این مطلب خارجی‌اش همین شکلی.

**شاگرد:** البغل بوده کریٰ بغلٍ و اینها؟

**استاد:** بله آنجا هم نسخه بدل دارد، آنها هم همه‌اش کری البغل، حالا در مورد کرایه ممکن است کری بغلٍ باشد، کرایۀ بغل ممکن است خیلی فرق نداشته باشد، الآن ماشین‌هایی که با پژو که تهران می‌روند قیمت‌هایش یکی است ولو خود قیمت آن پژو خیلی فرق دارد ولی کرایه‌اش پژو یک قیمت دارد، بستگی دارد که آن موقع با الاغ طرف بخواهد، الآن مثلا پیکان است، آن بغلش می‌شود پژو، اسبش را هم خودتان انتخاب کنید یک ماشین شاسی بلند هست، ماشین شاسی بلند آن موقع الفرس بوده. یعنی آنش را حالا ممکن است، مثلا کریٰ بغلٍ باشد. روی آن یکی‌اش اصرار ندارم بگویم حتما البغل بوده، آنها جنبه‌های نسخه‌ای‌اش را باید مراجعه کرد. ولی در این یکی‌اش با توجه به معناهایی چیزهایی که اینجا هست به نظر می‌رسد که باید قیمة البغل یوم خالفته باشد. حالا که آمدیم روی قیمة البغل یوم خالفته ببینیم باید چی کار کرد؟ یک وجه‌اش آیا این حتما ازش یوم المخالفة اینکه ضمان به یوم المخالفة هست استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟ یک وجه این بود که ما احتمال می‌دادیم که این به همان زمانی که لازمۀ یوم التلف باشد فاعل آن زمان محذوف باشد، آن یک احتمالی می‌دادیم که به نظر من احتمالش هم هست نه اینکه نمی‌خواهم استظهار کنم. و چون این احتمالش هست نمی‌شود دیگر برای یوم المخالفة اینکه بگوییم ضمان حتما به یوم، یوم المخالفة یعنی یوم الغصب، و یوم الغصب به این روایت تمسک کرد. حالا اگر نه اصرار داشتیم که به این شکل درست نیست از آن فعلی که آن جمله هست صرفنظر کردیم. یک احتمال این هست که ما بگوییم که این وصف آن البغل است و یوم المخالفة حال هست برای آن البغل مثلا. که عرض کردیم این هم درست نیست چون آن حال وصف شیء هست در زمان فعل، فرض این است که این مربوط به آن یلزمک قیمة البغل حال المخالفة، حال المخالفة وصف آن بغل هست در زمان لزوم که آن حال نمی‌تواند باشد.

**شاگرد:** حال منکیه بهش می‌گوید، حال زمان گذشته باشد

**استاد:** نه حالا آنها مشکل قضیه مشکل این هست که، آنها حالا به هر حال چیزهای خلاف اگر هم درست باشد نباشد خلاف ظاهر است. آن که اگر ما از یلزمک عبور کردیم، به نظر می‌رسد باید متعلق به قیمت گرفت ولی حالا باز ببینیم حالا که متعلق به قیمت گرفتیم ممکن است ما بگوییم متعلق به قیمت است ولی این قیمة البغل یوم خالفته هم وصف قیمت است، ولی وصف قیمت، یعنی ظرف برای قیمت هست حالا با آن توجیهاتی که قبلا هم عرض کردیم که خود قیمت می‌تواند عامل در یوم باشد، توضیحات مفصلی که گذشت. یوم خالفته وصف قیمت هست که در بسیاری از استعمالات هم که مثال‌هایش آدرس‌هایش را دادم در جلسات قبل اگر ملاحظه بفرمایید نوعا هم این یوم وصف خود آن قیمت هست وصف سعر هست بسعر الیوم، سعر، ثمن، این چیزهایی که مربوط به آن هست مربوط به آن قیمت هست. ولی ما بگوییم که مراد از اینکه قیدی که زده، ظرفی که اینجا تعیین کرده نمی‌خواهد ظرف قیمت بازاری را بگوید. چون خود آن البغل با توجه به چاقی و لاغری، البغل را قرار شد مراد همان بغل مشخص باشد، می‌گوید قیمت آن بغل در یوم المخالفة، یوم المخالفة وصف قیمت است، ولی قیمت‌گذاری که برای بغل می‌شود به اعتبار اینکه بغل سالم است یا مریض است، نکته‌اش هم اینجوری بگوییم، بگوییم که، آن وقت یک مشکلی اینجا پیش می‌آید که قیمت‌گذاری که برای بغل می‌کنیم به اعتبار تفاوتی که بغل در یوم المخالفة دارد بعد از یوم المخالفة ممکن است آن بغل چاق‌تر شده باشد، ممکن است لاغرتر شده باشد، چه جهتی دارد که حتما بغل یوم المخالفة را ملاحظه کنیم. پاسخ مطلب این هست که ما حمل کنیم به متعارف در مورد سؤال، مورد سؤال این است که بنده خدا می‌خواسته برود آن بدهکارش را پیدا کند قاطر را هی می‌تازانده، قاطر چاق نمی‌شده، قاطر خسته می‌شده کوفته می‌شده، زیان می‌دیده عیب می‌دیده، احیانا. بنابراین حمل بر متعارف می‌شود که می‌خواهد بگوید که اگر در این فاصلۀ ۱۵ روزی که قاطر دستش بوده یا به حداکثر به مثل یوم الغصب بوده، اگر تغییر کرده باشد پایین آمده، امام علیه السلام می‌خواهند بفرمایند که آن حالتی که در یوم الغصب بوده که بالاترین حالت بوده یا لا اقل مساوی بوده با سایر، یعنی اگر تغییری کرده باشد پایین آمده بالا نرفته، آن را طرف ضامن هست، اینجوری بخواهیم عبارت را معنا کنیم. حالا این مطلب آیا درست هست یا درست نیست فردا در موردش توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد